بسم الله الرحمن الرحیم

 الفصل الثانى: فى أن واجب الوجود لا یکون بالذات و بالغیر جمیعا و فى عدم العلاقه اللزومیه بین واجبین لو فرضنا.

 کل ما لا عله له فى ذاته لا یجب بعله لأنک قد علمت أن مناط کون الشیء واجبا بالذات هو کونه إذا نظر إلیه من حیث ذاته بذاته مطابقا للحکم علیه بأنه موجود و محکیا عنه بذلک من غیر حیثیه أخره انضمامیه أو انتزاعیه تقییدیه أو تعلیلیه.

 مقدارى از مطالب این بحث را كه مرحوم آخوند در بحث قبلى به طور مجمل بیان كردند در این بحث قدرى بازترى بیان مى‌كنم، بحث روى این مسأله است كه واجب الوجود بالذات ممكن است كه واجب الوجود بالغیر بشود، یعنى افاضه وجود از ناحیه غیر به او بشود و اینكه واجب الوجود بالغیر ممتنع است كه واجب الوجود بالذّات باشد، این هم از این نقطه نظر امتناع دارد، دلیل این مطلب خیلى روشن است و از مطالبِ بحث قبلى بیان این مسأله روشن مى‌شود. و مطلب به این كیفیت است كه یك وقت حكمِ به وجود براى یك موضوعى از نفس ذات موضوع نشأت مى‌گیرد، بدون لحاظ أىّ أمرٍ خارجٍ فى ذاته، یا این كه این حكمِ موضوع به لحاظ یك امر دیگرى نشأت بگیرد، چه حیثیت تعلیلیه باشد یا حیثیت تقییدیه باشد.

 در صورت اول واجب الوجود بالذات است و حكمِ به وجود براى موضوع به ضرورتِ ذاتیه ازلیه ثابت است و در صورت دوم وجود براى موضوع ضرورت دارد منتها آن ضرورت، ضرورت بالغیر است لا بذاته.

 در مسأله واجب الوجود و انتزاع وجود از نفس ذات موضوع، صحبت در این بود كه؛ یك وقت نظر به ذات موضوع مى‌كنیم و براى حمل وجود بر ذات موضوع نیاز به هیچ علتى و هیچ حیثیتى نداریم یعنى ملاحظه ذات موضوع و خصوصیاتِ ذات موضوع استجلاب حملِ وجود و موجود را بر خود مى‌كند فرض كنید، لفظِ مبارك، الله، لفظِ مبارك، رب العالمین، لفظ مباركِ اسامى پروردگار، وقتى مى‌گوییم الله موجودٌ یا الواجد موجودٌ، نفسِ تصور الله و تصدیقات به لوازم الله و معرفت واقعى و معرفت به حدّى الله، گرچه حد معنا ندارد به جهت این كه حد ناشى از اجزاء ماهوى شیء مى‌شود كه آن اجزاء ما هوى به عنوان عام و خاص، و جنس و فصل مى باشد حّد را به معناى تعریف مى‌گیریم، و تصدیق به لوازم و تصور الله و حیثیاتِ الله، اقتضا مى‌كند تا این كه انسان، موجودٌ را حمل بر لفظ كند و الواجب اقتضا مى‌كند كه موجودٌ را حمل بر او بدون هیچ دلیل دیگرى كنیم، و حمل وجود بر الله و حمل موجودٌ بر الله، این حمل، حملِ ضرورت ازلیه است یعنى نسبتِ بین موجودٌ و بین الله ضرورت دارد و ضرورتش ازلًا است، یعنى نهایت و بدایت ندارد، به عبارت دیگر این ضرورت ضرورتى است ذاتى و به ذاتِ آن موضوع برمى‌گردد و ازلى است و نیاز به مفیض و جاعل ندارد.[[1]](#footnote-1)

 اما در وحله دیگر یك ضرورت دیگرى داریم كه در قبالِ ضرورتِ ازلیه است و حیثیت یا حیثیتِ انضمامى است یا حیثیت، حیثیت انتزاعى است، یعنى به انضمام یك شیء دیگر وجود بر این موضوع حمل مى‌شود، اگر آن شیء دیگر نبود این هم، حمل نمى‌شد مثلًا وصفِ ابیضیت براى این قرطاس به لحاظ بیاض است. به انضمام آن قید است كه این وصف را ما بار مى‌كنیم. و اگر حیثیت انضمامى تقییدى نباشد، این وصف هم بار نمى‌شود.

## مرحوم آخوند حیثیاتُ تقییدیه را چند قسم مى‌شمرند

 مرحوم آخوند حیثیاتُ تقییدیه را چند قسم مى‌شمرند:

 اول: حیثیت سلبى مثل این كه بگوییم: زید اعمى كه عماء بواسطه عدم البصر است كه حمل مى‌شود، یعنى چون زید عدم البصر را واجد است به لحاظ عدم البصر ما عماء را بر زید حمل مى‌كنیم این را حیثیت سلبیه مى گویند

 دوم: حیثیت اضافى مانند «السماء فوق الارض» كه حملِ فوقَ الارض بر سماء به لحاظ حیثیت اضافه است یعنى مقوله اضافه مورد لحاظ قرار گرفته است و چون مقوله اضافه در این جا هست، ما آسمان را بالا مى‌بینیم و زمین را پایین مى‌بینیم و نسبتى بین این دو لحاظ مى‌كنیم و بعد فوق الأرض را بر سماء حمل مى‌كنیم.

 سوم: حیثیتِ اعتباریه كه حیثیتِ تقییدیه اش اعتباریه است مثل زیدٌ ممكنٌ، حیثیت امكان كه زید، مقید به این حیثیت شده است و به خاطر لحاظِ عدمِ اقتضاء زید نسبت به وجود و عدم، ما زید را معتبرَ كردیم كه عدم الاقتضا نسبت به وجود و عدم داشته باشد. به لحاظِ این حیثیت امكان را بر زید حمل مى‌كنیم. این موارد حیثیات تقییدیه بود.

 یك حیثیت هم حیثیت انتزاعیه است كه حیثیت تعلیلیه هم به آن مى‌گویند و او این است كه شیئى خارج از ذات موضوع باشد و به لحاظ آن شیئى خارج حملِ موجودٌ را بر آن مى‌كنیم، یعنى در زید موجودٌ انتزاعِ وجود را از زید مى‌كنیم ولى این انتزاع به لحاظِ انتسابِ به جاعل و به جهت ارتباط به جاعل است كه موجودٌ را حمل بر زید مى‌كنیم نه خودش تنها، والّا شما به ذات زید كه نگاه مى‌كنید وجود را از زید انتزاع نمى‌كنیم، پس بنابراین حیثیت انتزاعیه و تعلیلیه در اینجا هست، یعنى علتِ براى جعل، موجب صحتِ حمل موجودٌ بر زید شده است، خود ذات زید اقتضاى وجود را نمى‌كند،

 مرحوم آخوند مى‌فرمایند كه بین ضرورتِ لوازم ذات براى ذات به وصف وجود و ضرورت ذات براى ذات به ثبوت موضوع نباید خلط مثلًا وقتى كه مى‌گوییم الابعه زوجٌ زوجیت حمل بر اربعه مى‌شود، وجودِ خارج ظرفِ تحقق زوجیت براى اربعه است، یعنى حمل زوجیت براى اربعه علتش، وجود خارجى نیست، زوجیت بر اربعه حمل مى‌شود چه اربعه در خارج باشد یا نباشد، الانسان ناطقٌ، ناطق حمل بر انسان مى‌شود چه انسان در خارج باشد یا نباشد، این را حمل لوازم ذات بر ذات مى‌گوییم، در حمل لوازم موضوع بر موضوع خوب دقت كنید به هیچ حیثیتى نیاز نداریم چون همین قدر كه خود ذات را بر ذات یا لوازم ذات را بر ذات حمل مى‌كنیم، خود همین مصحّح حملِ لوازم بر ذات خواهد بود، همین كه موضوع را انسان قرار مى‌دهید چه بخواهید چه نخواهید لوازم را ثابت كرده اید. و وقتى اربعه را موضوع قرار مى‌دهید چه بخواهید و چه نخواهید زوجیت را بر اربعه ثابت كرده اید، حالا گاهى به زبان مى‌آورید و گاهى به زبان نمى‌آورید.

 پس در حمل زوجیت بر اربعه، لازمه اش تحقق خارجى اربعه نیست بلكه نفس الاربعه است، و وقتى كه مثلث مى‌گویید ثلاثه اضلاع را بر مثلث ثابت كردید چه در خارج باشد یا نباشد، پس نفسِ تقّرر موضوع مصحّح حمل محمول بر موضوع است، یعنى همین كه موضوع تقرر دارد، نفس تقرر موضوع، و نفس تصور موضوع مصحح حمل بر او است، چه طور كه نفسِ تصور الله مصحّح حمل موجودٌ است؟ در موضوعى كه واجب الوجود باشد نفس تصور واجب الوجود مصحّح حمل موجودٌ است، ما به وجود خارجى واجب الوجود كار نداریم منتها در واجب الوجود بحث روى وجود مى‌رود و در این جا بحث روى ماهیت و لوازم ماهیت مى‌آید، فرق همین است در تصور و تصدیق به الله نفس او نیاز به شیء دیگر ندارد و ما وجود را حمل بر او خواهیم كرد.

 در این جا یك نكته‌اى است كه خیلى هم خلط مى‌شود، در تصور مثلث، مصحّح حملِ ثلُا زوایا است و نیاز به شیى‌ء دیگر نداریم و نفسِ تصورِ مربع، مصحّح حمل ارُ الزوایا براى مربع خواهد بود و نفسِ تصورِ ذو اربعه مصحّح حمل زوجیت براى اربعه است و نفس تصور انسان مصحّح حمل حیوانیت و ناطقیت براى انسان هست لذا در حملِ لوازمِ ماهیت و ذاتیات موضوع براى موضوع هیچ نیازى به تحقق خارجى موضوع نداریم، پس وجود خارجى حكمِ ظرف را دارد. یعنى اگر چنانچه زوجیت بخواهد در خارج تحقق پیدا بكند نیاز به ظرف خارجى دارد و نیاز به وجود خارجى دارد. اگر زوجیت در ذهن بخواهد تحقق پیدا كند براى اربعه نیاز به ظرف ذهنى دارد.

 از آن طرف اگر اربعه‌اى در كره زمین وجود نداشت آیا در آن صورت باز زوجیت لازمه اربعه هست یا نه؟ بله هست.

 در قضایاى حقیقیه اختلافى كه بین اصولیین و بین منطقیین در قضایاى حقیقیه هست، این است كه ما در قضایاى حقیقیه نیاز به ذهن و نیاز به خارج نداریم. اما براى تصور این قضایا نیاز به ذهن داریم و در این حرفى نداریم. ولى قضایاى حقیقیه به نفس الامر برمى‌گردد، و به ذهن و به عالم خارج برنمى‌گردد. نفس الامر یعنى عالم تقرر یعنى در نه مثلث ذهنى و نه مثلث خارجى نفس مثلث و خودِ ماهیت مثلث سه ضلعى را اقتضا مى كند حالا نه مثلثى كه من در ذهنم بیاورم یا مثلثى كه در خارج نقش ببندد. نفس اربعه اقتضاى زوجیت را مى كند مثلًا ماء، تركیبش از اكسیژن و ئیدروژن است، حالا چه اینها در خارج باشد یا در كره ماه باشد كه اصلا مائى وجود ندارد، اگر در كره ماه از شما سؤال كنند تركیبِ ماء از چیست؟ مى‌گویید از اكسیژن و ئیدروژن تركیب شده است.

 پس بنابراین اگر بخواهد ماهیتى صرفاً لحاظ بشود لوازم آن ماهیت هم با آن لحاظ مى‌شود ثبوت لوازم ماهیت براى ذات ماهیت نیاز به وجود خارجى و حتى نیاز به ظرف ندارد. و اصلًا وجود ظرف براى ماهیت نخواهد بود، چیزى كه هست این است كه اگر اربعه در خارج بخواهد وجود پیدا كند، وجود ظرفِ براى ماهیت خواهد بود، نه این كه وجود شرط، براى حملِ زوجیت براى اربعه است، وجود ظرف او است و بطور كلى حملِ لوازمِ ماهیت بر ماهیت اگر به لحاظ نفسِ تصور ماهیت و موضوع و تّقرر ماهیت باشد نیاز به هیچ موجودى ندارد. اگر وجودِ آن لوازم را بخواهیم براى ماهیت ثابت كنیم وجودش نیاز به وجود موضوع دارد كه در خارج تحقق پیدا كند، پس بنابراین وجودِ لوازم به حیثیت تعلیلیه پیدا مى‌كند، جاعل باید به موضوع وجود بدهد وقتى به موضوع وجود داد زوجیت هم وجود پیدا مى‌كند

 بعد مرحوم آخوند مى‌فرمایند كه: پس متوجه شدیم كه واجب الوجود بالذات آن موضوعى و آن هویتى است و در حملِ موجودٌ بر آن ذات، نیازِ به علت و نیاز به جاعل ندارد یعنى نفس آن موضوع بدون أىّ اخره و بدون أىّ و بدون أىّ شرطٍ و بدون أىّ وصفٍ، وصف عنوانى و بدون هیچ شرطى، بدون هیچ وصفى، بدون هیچ قیدى، نفسِ آن موضوع استجلاب وجود مى‌كند، حالا این طور اگر باشد آیا مى‌شود كه واجب الوجود بالغیر باشد؟ یعنى غیر به این وجود بدهد؟ مثل ماها كه غیر به ما وجود داده است چون وقتى غیر به این ماهیت، وجود بدهدیعنى ذات او اقتضاىِ وجود نمى‌كند مفیض باید به او وجود بدهد ذات او اقتضاى وجود نمى‌كند و با آن كه واجب الوجود است تنافى و تناقض واقع خواهد شد چون واجب الوجود بالذات آن ذاتى است كه ذاتِ آن اقتضاى وجود كند و واجب الوجود بالغیر آنى است كه ذات اقتضاى وجود نمى‌كند و غیر به او وجود مى‌دهد، چون اگر ذات، اقتضاى وجود كند كه نباید یك آن خالىِ از وجود باشد و باید دائما ملازم با وجود باشد.

 بنابراین مرحوم آخوند با قیاس استثنایى نتیجه گیرى مى‌كند كه واجب الوجود بالذّات، اگر واجب الوجود بالغیر بشود امتناع لازم مى‌آید، چون تالى باطل است و اجتماعِ نقیضین پیش مى‌آید. بنابراین واجب الوجود بالذات ممتنع است كه واجب الوجود بالغیر م باشد.

1. سؤال: با برهان ثابت مى‌شود؟

   پاسخ: بله، با برهان لذا تصور لوازم و تصور او اقتضاى اين حمل را مى‌کند.

   سؤال: معناى واجب الوجود بدون استدلال و برهان اقتضاى سلب وجود را نمى‌کند.

   پاسخ: تصور الله به عنوان صانع اول است و به عنوان له العلل است. تصور الله به عنوان اين است که ليس لَهُ ربٌ اين حکمِ به لوازم اقتضا مى‌کند که وجود به نحو ضرورتِ ازلى بر آن حمل شود. و اين برهان صديقين است.

   پاسخ: بله برهان صديقين هم همين است. [↑](#footnote-ref-1)